

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

بحث در موضوع وجوب حفظ النفس است. اگر بگوئیم فقط دلیلش اجماع است نتایجی بر آن بار می‌شود، از جمله این است که اگر حفظ نفس دیگری متوقف باشد بر اینکه من پول خرج کنم، مال بدهم، می‌گوئیم اجماع دلیل لَبّی است و این دلیل لَبّی این اقتضا را ندارد، اما اگر گفتیم وجوب حفظ نفس بالاتر از اجماع دلیل دارد و آن ضرورت فقه است یا حتی ضرورت دین است که باید بگوئیم ضرورت فقه عمدتاً، این از هر دلیل لفظی بالاتر است، یعنی این یک ملاکی دارد که هیچ واجب یا هیچ حرامی نمی‌تواند با این تراحم کند؛ یعنی اگر هر چه در مقابل این به عنوان واجب یا حرام باشد مقدم بر او می‌شود.

ثمره این بحث در این ظاهر می‌شود که این افرادی که امروز با دستگاه نگهداری می‌شوند که گفتیم بر اساس این مبنای دوم که وجوب حفظ النفس خیلی اهمیت دارد در نزد شارع هم گذاشتن دستگاه عند الامکان، کسی که تمکن مالی دارد برایش واجب است و هم برداشتن آن حرام است؛ چون بعضی از فقها روی استفتاءاتشان فرمودند گذاشتن واجب نیست ولی برداشتن حرام است، بلکه گذاشتن هم واجب است. حفظ النفس اینقدر در نزد شارع اهمیت دارد که داریم بررسی می‌کنیم ببینیم ابعاد مسئله وجوب حفظ النفس چیست.

بنابراین باید دید امروزه که اگر کسی ضربه مغزی می‌خورد به کما می‌خورد، برای دستگاه‌های تنفسی را باید پول زیادی هم داد، آیا واجب است یا نه؟ ما عرض کردیم از ملاکی که از وجوب حفظ نفس استفاده کردیم به خوبی به این نتیجه می‌رسیم که هم گذاشتن دستگاه واجب است و هم برداشتن آن حرام است ولو اینکه بگوئید اگر بردارید به حسب طبیعی چیزی نیست! اما به همین اندازه که می‌شود او را نگه داشت این نگهداری واجب است.

بررسی ابعاد وجوب حفظ النفس

افرادی هستند که پیازچه مغزشان آب شده و یک آب زرد رنگی وجود دارد و او مُرده، ولی در بعضی‌ها مغز وجود دارد ولی فعال نیست و اگر دستگاه را برداریم از بین می‌رود، نمی‌شود بگوئیم دستگاه را برداریم، این هنوز عرفاً عنوان حی را دارد. لذا گاهی اوقات بعد از چهار سال برخی دوباره برگشته‌اند. من منظورم از مرگ مغزی که باید دستگاه گذاشت این است که آن سلول‌های مغز هنوز موجود است، این اختلاف در تعبیر واقع را عوض نمی‌کند.

به هر حال کسانی که مرگ مغزی می‌شوند من همان زمان تحقیق کردم اینها دو نوع هستند:

1. یکی اینکه پیازچه مغز کاملاً از بین می‌رود و سلول‌های مغز تبدیل به یک مایع می‌شوند که این مُرده است.

2. ولی یک نوع این است که نه، سلول هست ولی کار نمی‌کند.

هر دو را می‌گویند مرگ مغزی و کُما، شما یکیش را بگوئید کما و دیگری را بگوئید مرگ مغزی که واقع را عوض نمی‌کند. کما جایی است که سلول‌ها موجود است.

بررسی وجوب حفظ نفس در صورت اضطرار به طعام دیگری

به این فرع رسیدیم که اگر کسی برای حفظ جان خودش مضطر به طعام دیگری است گفتیم این می‌تواند از آن طعام استفاده کند و بر صاحب طعام هم بذل طعام واجب است و امتناع از آن جایز نیست. ادله این مطلب عبارت است از:

1. اگر آن صاحب طعام بذل طعام نکند اعانه بر قتل کرده است.

2. اجماع بر این مطلب وجود دارد.

3. روایات.

روایت اول

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ فُرَاتِ بْنِ أَحْنَفَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: أَيُّمَا مُؤْمِنٍ مَنَعَ مُؤْمِناً شَيْئاً مِمَّا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ وَ هُوَ يَقْدِرُ عَلَيْهِ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ مِنْ عِنْدِ غَيْرِهِ أَقَامَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُسَوِّدًا وَجْهَهُ مُزْرَقَةً عَيْنَاهُ مَغْلُولَةً يَدَاهُ إِلَى عُنُقِهِ فَيَقَالُ هَذَا الْخَائِنُ الَّذِي خَانَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ ثُمَّ يُؤْمَرُ بِهِ إِلَى النَّارِ.^[1]

احمد بن محمد بن خالد برقی امامی ثقة است. محمد بن حسان ضعیف است. محمد بن علی ابو سمینه ضعیف است، محمد بن سنان که اختلافی است و ما موثق می‌دانیم، فرات بن احنف که رمی به غلو و کذب شده، سند ضعیف است اما در کتابهای فقها به این روایت استدلال شده از جمله در مستند نراقی، در قدما را من ندیدم که استدلال کرده باشند.

طبق این روایت امام صادق علیه السلام می‌فرماید: هر مؤمنی مؤمن دیگری را که به چیزی نیاز دارد اگر منع کرد و این شخص هم می‌تواند آنچه که دیگری احتیاج دارد به او بدهد خدا روز قیامت این آدم را می‌آورد در حالی که وجه او سیاه است و دو چشم او کور است و دستش هم به پشت گردنش بسته شده است. پس به او خطاب می‌شود که او کسی است که به خدا و رسول خدا خیانت کرده بعد هم به جهنم می‌برند.

دیدگاه مرحوم نراقی

مرحوم نراقی در مستند به این روایت استدلال کرده بر اینکه اینجایی که یک کسی اضطرار به غذا دارد اگر صاحب غذا به او غذا ندهد از مصادیق این روایت است که «خان الله و رسوله»، روز قیامت به این آدم خائن می‌گویند. این «مما یحتاج إلیه» نه اینکه یک احتیاج ظاهری باشد، فرض کنید آیا این روایت را در باب قرض می‌شود آورد؟ یک مؤمنی به آدم می‌گوید پولی به من قرض بده، انسان هم پول دارد ولی به او قرض نمی‌دهد، این آیا از مصادیق این روایت است؟ یا اینکه قرینه مناسبت حکم و موضوع، کسی که چنین عذابی برایش مترتب است آن «مما یحتاج إلیه» یعنی باید امر اضطراری باشد، باید یک غذایی بدهیم تا او نمیرد، باید بک پولی بدهیم خودش را درمان کند تا بماند. لذا این «مما یحتاج إلیه» هر مصداقی از مصادیق احتیاج نیست، بلکه یک

مصادیق اضطراری است که این مضطر به او شده و الا مجرد یک قرض و یک کمکی که بگوئیم از او دریغ کند، نمی‌توانیم بگوئیم «هذا خائن»، روز قیامت اینطوری می‌آورند.

نکته قابل توجه آن است که هر روایتی را باید با قواعد سنجید، بالأخره «الناس مسلطون علی اموالهم» اینجا بگوید این آدم می‌گوید این مال از خود من است و نمی‌خواهم به او بدهم! می‌میرد که بمیرد، مرحوم نراقی می‌فرماید نه این روایت مخصص این قاعده است؛ یعنی قاعده الناس مسلطون علی اموالهم این روایت مخصصش هست. این فرمایش را مرحوم نراقی دارد که این روایت مخصص قاعده الناس مسلطون علی اموالهم است.^[2]

وقتی دقت و مطالعه می‌کردم این آیه شریفه که می‌فرماید «انما المؤمنون اخوة فأصلحوا بین اخویکم»^[3] و یا در خود کافی شریف ابوابی داریم «باب اخوة المؤمنین بعضهم لبعض»، که وقتی ما این روایات را اینجا نگاه می‌کنیم نکات فقهی عجیبی از این استفاده می‌شود که ما غالباً می‌پریم روی مباحث اخلاقی، می‌گوئیم «انما المؤمنون اخوة» یک مطلب اخلاقی است اما از روایاتی که ذیل این آیه آمده یک نکات فقهی استفاده می‌شود. روایاتش زیاد است و نیاز به بررسی سندی هم ندارد.

روایت دوم

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ بَنُو أَبٍ وَأُمٍّ وَإِذَا ضَرَبَ عَلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ عِرْقٌ سَهَرَ لَهُ الْآخَرُونَ.^[4]

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «انما المؤمنون اخوة بنوا أبٍ و أمٍّ و إذا ضرب على رجلٍ منهم عرق»، این «ضرب» در لغت دارد «الضربان شدة العلم الذى يحصل فى الباطن»؛ آن دردی که در باطن انسان است، «ضرب الجرح ضرباناً إذا اشتد وجعه و حاج ألمه»؛ وقتی درد در باطن هجوم می‌آورد، «و ضرب العرق اذا تحرك بقوة»؛ وقتی این درد با قوت حرکت می‌کند، «ضرب العرق كناية على العلم المخصوص أو مطلقاً»^[5]، یا مراد مبالغه در عزا ست، بالأخره یک دردی است، امام علیه السلام می‌فرماید: «إذا ضرب على رجلٍ منهم عرق»؛ اگر یکی از مومنین را دردی فرا بگیرد «سهر له الآخرون»؛ دیگران باید در او شب زنده‌داری کنند.

روایت دوم

عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ عُمَرَ بْنِ أِبَانٍ عَنْ جَابِرِ الْجُعْفِيِّ قَالَ: تَقَبَّضْتُ بَيْنَ يَدَيَّ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ رُبَّمَا حَزَنْتُ مِنْ غَيْرِ مُصِيبَةٍ تُصِيبُنِي أَوْ أَمْرٍ يَنْزِلُ بِي حَتَّى يَعْرِفَ ذَلِكَ أَهْلِي فِي وَجْهِهِ وَ صَدِيقِي فَقَالَ نَعَمْ يَا جَابِرُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ طِينَةِ الْجَنَانِ وَ أَجْرَى فِيهِمْ مِنْ رِيحٍ رُوحِهِ فَلِذَلِكَ الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ لِأَبِيهِ وَ أُمِّهِ فَإِذَا أَصَابَ رُوحاً مِنْ تِلْكَ الْأَرْوَاحِ فِي بَلَدٍ مِنَ الْبُلْدَانِ حُزْنٌ حَزَنْتَ هَذِهِ لِأَنَّهَا مِنْهَا.^[6]

جابر جعفی می‌گوید: من افسرده و ناراحت و غمگین بودم به امام باقر علیه السلام عرض کردم که گاهی من بدون دلیل محزون می‌شوم، نه خبر بدی می‌شنوم، حضرت می‌فرماید: «نعم یا جابر ان الله عزوجل خلق المؤمنین من طينة الجنان و أجرى فيه من ریح روحه»، اول حضرت می‌فرماید چون طینت اینها یکی است، «المؤمن اخو المؤمن»، طینت مؤمنین از جنان است و از ریح روح خداست، «فإذا أصاب روحاً من تلك الارواح فى بلدٍ من البلدان حزن»؛ اگر در مشرق عالم (به تعبیر من) یک مؤمنی گرفتار حزن بشود این طرف در مغرب عالم مؤمنین محزون می‌شوند (شبییه دو نفر که دوقلو هستند خیلی‌ها من شنیدم که اگر اینها هزار فرسخ هم با هم فاصله داشته باشند هر کدام تب کند دیگری هم تب می‌کند. این تلپاتی نیست، تلپانی در بین کسانی که رفیق هم هستند پیش می‌آید ولی این به ذات برمی‌گردد، الآن او به فکر خوردن است و این هم به فکر خوردن است).

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقَبَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ عَيْنُهُ وَ دَلِيلُهُ لَا يَخُونُهُ وَ لَا يَظْلِمُهُ وَ لَا يَغْشَاهُ وَ لَا يَعِدُهُ عِدَّةً فَيُخْلَفُهُ.^[7]

«إنما المؤمنون اخوة» برای اینکه مؤمن چون برادر است هر کدام باید چشم دیگری و دلیل دیگری باشد، به او خیانت نکنند، «لا يظلمه لا يغشاه و لا يعده عِدَّةً فيخلفه».

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ جَمِيعاً عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ رَبِيعٍ عَنْ فَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ لَا يَظْلِمُهُ وَ لَا يَخْدُلُهُ وَ لَا يَغْتَابُهُ وَ لَا يَحْرِمُهُ قَالَ رَبِيعٌ فَسَأَلَنِي رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِنَا بِالْمَدِينَةِ فَقَالَ سَمِعْتُ فَضِيلًا يَقُولُ ذَلِكَ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ نَعَمْ فَقَالَ فَإِنِّي سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ لَا يَظْلِمُهُ وَ لَا يَغْشَاهُ وَ لَا يَخْدُلُهُ وَ لَا يَغْتَابُهُ وَ لَا يَحْرِمُهُ.^[8]

در بعضی از روایات دارد که مسلمان برادر مسلمان است نباید او را محروم کند، اگر نیازی داشت غذایی می‌خواست پولی می‌خواست، منتهی برایش اضطرار باشد و نه به صورت عادی باشد!

بنابراین اگر روایت فرات بن احنف در سندش هم اشکال داشته باشد اما با قرآن موافق است؛ یعنی قرآن که می‌گوید «انما المؤمنون اخوة»، آنجا یک نتیجه‌اش این است که «فاصلحوا بین اخویکم»، این یک قاعده کلی است، هم آثار سیاسی دارد و هم اخلاقی و هم فقهی؛ یعنی وقتی اخوه شدند اگر او غذایی خواست باید به او بدهد، اگر نداد حرام است، این «أیما مؤمن منع مومنًا» با توجه به اینکه موافق با «انما المؤمنون اخوه» است می‌توانیم این روایت را بپذیریم.

واقعاً آنچه مستفاد از ادله است روایت را باید اول به قرآن عرضه کرد، اگر یک روایتی با قرآن موافق بود مورد قبول ماست ولو سندش ضعیف باشند، ولی وقتی موافق با قرآن باشد و این روایت با قرآن موافق است؛ زیرا «أی ما مؤمن منع مؤمن شیئاً مما يحتاجوا إليه»، این از مصادیق «إنما المؤمنون إخوة» است. هم باب 73 کافی شریف و هم باب 75 را ببینید.

برخی از روایات باب «حق المؤمن علی اخیه و أداء حقّه»

در باب 75 هم روایاتی هست که بسیار عجیب است، منتهی ما اینها را بیشتر اخلاقی می‌گیریم، حق مؤمن بر مؤمن چیست؟ از جمله روایات این باب روایت هفتم می‌باشد:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُؤُسَ عَنْ أَبِي الْمَأْمُونِ الْحَارِثِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا حَقُّ الْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ قَالَ إِنَّ مِنْ حَقِّ الْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ الْمَوَدَّةَ لَهُ فِي صَدْرِهِ وَ الْمَوَاسَاةَ لَهُ فِي مَالِهِ وَ الْخَلْفَ لَهُ فِي أَهْلِهِ وَ النُّصْرَةَ لَهُ عَلَى مَنْ ظَلَمَهُ وَ إِنْ كَانَ نَافِلَةً فِي الْمُسْلِمِينَ وَ كَانَ غَائِبًا أَخَذَ لَهُ بِنَصِيْبِهِ وَ إِذَا مَاتَ الزَّيَارَةَ إِلَى قَبْرِهِ وَ أَنْ لَا يَظْلِمَهُ وَ أَنْ لَا يَغْشَاهُ وَ أَنْ لَا يَخْدُلُهُ وَ أَنْ لَا يَكْذِبَهُ وَ أَنْ لَا يَقُولَ لَهُ أَفٍّ وَ إِذَا قَالَ لَهُ أَفٍّ فَلَيْسَ بَيْنَهُمَا وَلَايَةٌ وَ إِذَا قَالَ لَهُ أَنْتَ عَدُوِّي فَقَدْ كَفَرَ أَحَدُهُمَا وَ إِذَا اتَّهَمَهُ انَّمَا اتِّمَّانُ فِي قَلْبِهِ كَمَا يَنْمَاطُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ.^[9]

در این روایت حضرت می‌فرماید: «المودة له في صدره»، این به عنوان یک امر واجب است نه اینکه بگوئیم اخلاقاً اینطور باید

باشد. ممکن است بعضی‌هایش قرینه بر استحباب داشته باشد، «و أن لا يظلمه و أن لا يغشه و أن لا يخونه و أن لا يكذبه»، اموری که امروز جامعه ما خیلی به اینها نیاز دارد. وقتی می‌خواهیم دین را معرفی کنیم این است، آقایان می‌گویند در حقوق شهروندی بین اسلام و کفر فرقی نیست، این مزخرفات چیست؟ اینها با تمام قرآن و روایات سازگاری ندارد، بر ایمان یک احکامی بار است، ایمان این است که آدم یک حقی است، انسان نمی‌تواند غیبتش را کند، حال اگر کافر حربی باشد یک احکامی هم دارد، یک وقت کافر معاهد است، اینها باید طبق اینها عمل بشود، ولی فی نفسه آنچه به انسان ارزش می‌دهد ایمان است، آنچه این احکام برایش بار می‌شود ایمان است.

صریحاً گفته‌اند نه، از آن کلام امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه که «الناس صنفان إما أخ لك في الدين أو نظير لك في الخلق»، از این که حق استفاده نمی‌شود، اخوت است که حق می‌آورد؛ یعنی عقد اخوت یک آثار خاصی هم دارد اما بدون اینکه آن عقد اخوت هم خوانده شود ایمان یک حقی می‌آورد هر کسی بر دیگری، این چقدر بیمه می‌کند جامعه مسلمین را، چقدر متحد می‌کند، چقدر محکم می‌کند، فقط اشکالش این است که ما از «انما المؤمنون اخوه» به عنوان یک شعار سیاسی استفاده کردیم، اینها آثار فقهی دارد.

در همین جا این آدم که می‌بیند دیگری از بین می‌رود، الآن یک مؤمنی گوشه خیابان افتاده و دارد از بین می‌رود، بگویم به من چه ارتباطی دارد؟! این شهر مسئول دارد، من سرم را زیر بیندازم و بروم یا نه؟ حفظ این آدم برای این شخص واجب کفایی است. لذا با قطع نظر از مسئله ایمان هم خود مردم فطره وقتی دیدند یک کسی یک جایی افتاده دورش جمع می‌شوند تا کمک کنند و نجاتش بدهند، ولی ایمان این را به عنوان یک امر واجب کفایی برای ما قرار می‌دهد، حفظ جان دیگران نیاز دارد، نیاز به غذا، پوشاک و ... دارد لازم است، زلزله آمده باید برویم نه اینکه بگوییم اخلاقاً، اینها به عنوان حقوقی است که مؤمنین بر یکدیگر دارند و این روایت را از این جهت می‌پذیریم.

ادامه دیدگاه صاحب جواهر

صاحب جواهر می‌فرماید: کسی که مضطر است و آن کسی که طعام دارد و او نمی‌دهد بر او واجب است که غذا را بدهد، حالا اگر بذل نکرد این آدم می‌تواند با قهر و غلبه از او بگیرد، الناس مسلطون یک قاعده عقلانی است اما فقه تخصیص می‌زند و می‌گوید اینجا که اضطرار داری او دیگر بر مالش مسلط نیست و با قهر و غلبه از او بگیر، اما بالاتر می‌گوید اگر نیاز به مقاتله هم داشت با او مقاتله کن، جواز مقاتله یک طرفش این است که او کشته شود، صاحب طعام کشته شود.

این مطلب را مرحوم نراقی هم دارد که آن مضطر می‌تواند طعام را «ولو بالسرقه أو المقاتله»^[10]، که اینجا در بعضی نسخه‌ها او «المقابله» دارد، مقابله خیلی مؤونه‌ای ندارد؛ یعنی به جان هم بیفتند و با زور این را بردارد و ببرد، مقاتله یعنی حتی اگر نیاز باشد او را بکشد برای اینکه طعام را بردارد این کار را بکند.

صاحب جواهر اشکال کرده و اول این را نقد می‌کند و بعد می‌گوید: ولو اینکه آقایان مسئله را در باب دفاع بردند و گفتند این برای دفاع از جان خودش با او مقاتله می‌کند، ابتدا که نخواست او را بکشد، خواسته طعام را بگیرد برای حفظ نفس خودش و برای دفاع از جان خودش مقاتله می‌کند و او را می‌کشد، ولی صاحب جواهر تأمل و اشکال دارد^[11] و حق هم با اوست، ادله حفظ نفس در جایی که مستلزم اهلاك یک نفس دیگر باشد جاری نمی‌شود، از این نکته بعداً در بحث غریبالگری استفاده می‌کنیم.

ما برای حفظ نفس خودمان حتی در جایی که یک مادری برای حفظ نفس خودش می‌تواند بچه را از بین ببرد؛ برخی گفته‌اند از باب دفاع می‌تواند، به چه دلیل؟ حفظ نفس واجب است اما به چه دلیل؟ حتی در جایی که مستلزم اهلاك یک نفسی باشد، این مقدار دلیل برایش نداریم. در جایی که مستلزم اهلاك نفس دیگری هست ادله وجوب حفظ نفس نمی‌آید، و لذا در همین جا این

آدم مضطر است می‌تواند با قهر و غلبه که منجر به کشتن او نباشد بگیرد، حتی می‌تواند او را مجروح کند عیبی ندارد، چون جان خودش در خطر است، تا این مراحل مانعی ندارد اما از این مرحله به بعد بخواهد جان او را از بین ببرد تا اینکه غذا را خودش بخورد تا بماند، ادله حفظ نفس این را شامل نمی‌شود.

نکته مهم تر این است که مشهور می‌گویند اگر برای اضطرار این طعام را برداشت خورد و او را کشت «دمه هدر»؛ یعنی نه قصاص دارد و نه دیه دارد، خیلی مشکل‌تر می‌شود که بگوئیم برای خود طعامش فقها می‌گویند اگر قدرت دارد عوضش را بدهد باید عوض را بدهد این مضطر، بعد بگوئیم اگر خود آن صاحب طعام را کشت تا اینکه طعام را بردارد و بخورد و خودش محفوظ بماند، بگوئیم «دمه هدر»، قصاص ندارد، دیه ندارد؟! این مشکل می‌شود. باز یک فروعی در همین جواهر هست.

جمع‌بندی بحث

نگاه‌تان را به روایات حقوق مؤمن «و انما المؤمنون اخوه» در قرآن عمیق‌تر کنید. این روایاتی که در همین فقه می‌خوانید که اگر کسی مضطر است و دیگری طعامی دارد بذل به چه دلیل بر او واجب است؟ انما المؤمنون اخوة، همین را می‌توانیم دلیل قرار بدهیم، قطع نظر از این روایت، «من سمع» که این سندش سکونی است، سکونی هم که می‌دانید اگر یک روایتی متفرد او باشد قابل عمل نیست، «من سمع رجلاً ينادي يا للمسلمين فلم يُجبه فليس بمسلم»^[12]، می‌گوئیم این به چه دلیل است؟ اگر یک کسی نیازی داشت و فریادش بلند شد و یا للمسلمين گفت و دیگران جوابش را ندادند و اینکه مسلمان نیست، برای این است که «انما المؤمنون اخوة»، که در این روایات ما «مؤمن» در اینجا را اعم معنا می‌کند می‌گوید «المسلم اخ المسلم»، یا توسعه می‌دهند که بگوئیم یک لسان حکومتی دارد یا نه اصلاً این مؤمن در قرآن (در این آیه) مراد مسلمان است که مسلم اخ المسلم است.

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

- [1] . الكافي 2- 367- 1، و المحاسن 100- 71؛ وسائل الشيعة؛ ج، ص: 387، ح 21836- 1.
- [2] . مستند الشيعة في أحكام الشريعة، ج، ص: 25.
- [3] . سورة حجرات، آیه 10.
- [4] . الكافي (ط - الإسلامية)؛ ج، ص: 165، ح 1.
- [5] . «الضَّرْبَان»: شِدَّةُ الأَلَمِ الذي يحصل في الباطن. من قولهم: ضَرَبَ الجُرْحَ ضَرْبَاناً، إذا اشتدَّ وجعه وهاج ألمه. وضَرَبَ العِرْقَ: إذا تحرَّك بقوة. مجمع البحرين، ج 2، ص 106 (ضرب). فضرِبَ العرق حركته بقوة، وهذا كناية عن الألم المخصوص أو مطلقاً، أو المراد هنا المبالغة في قِلَّةِ الأذى، وتعديته هنا بـ«على» لتضمين معنى الغلبة. راجع: شرح المازندراني، ج 9، ص 31؛ مرآة العقول، ج 9، ص 9. الكافي (ط - دار الحديث)؛ ج، ص 423.
- [6] . الكافي (ط - الإسلامية)؛ ج، ص: 166، ح 2.
- [7] . الكافي (ط - الإسلامية)؛ ج، ص: 166، ح 3.
- [8] . الكافي (ط - الإسلامية)؛ ج، ص: 167، ح 11.
- [9] . الكافي (ط - الإسلامية)؛ ج، ص: 171، ح 7.
- [10] . «و كما يجب على الغير البذل يجب على المضطرّ القبول، و الوجه ظاهر، بل له الأخذ قهراً لو امتنع المالك و لو بالسرقه أو المقاتلة؛ لأنّه مقدّمة الواجب الذي هو حفظ النفس، فيعارض دليل وجوبها دليل حرمة، و يرجع إلى الأصل، و لعموم المروي في تفسير الإمام المتقدّم في صدر المسألة. بل يجب؛ للنهي عن المنكر، و يجب على غيرهما مساعدة المضطرّ و معاونته فيه.» مستند الشيعة في أحكام الشريعة؛ ج، ص: 26.
- [11] . «و لو لم يبذله المالك فللمضطر أخذه منه قهراً، بل ذكروا أن له أن يقاتله عليه، بل لعل المتجه وجوب ذلك عليه، بناء على

ما سمعته في المتن من وجوب أكله منها حفظاً لنفسه. إلا أن ذلك كله لا يخلو من نظر وإن تجشم بعضهم له بادراجه في الدفاع، ولكن عليه فلو قتله كان دمه هدرا، بخلاف العكس.» جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام؛ ج، ص: 434.

[12] . «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَنْ سَمِعَ رَجُلًا يَنَادِي يَا لِمُسْلِمِينَ فَلَمْ يُجِبْهُ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ.» التهذيب 6- 175 - 351؛ وسائل الشيعة؛ ج، ص: 141، ح 20169-1.